دوشنبه ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۴۸ مطابق ۱۱ آذر ۱۳۰۸ -

محل اداره
مشهد - چهار باغ
(عنوان تلگرافی)
آشفته

نگارنده و مدیر مسئول
س. عماد آشفته

وجه ابونه قبلا
دریافت میشود

نمره مسلسل ۳

آشفته

فکاهی اجتماعی هفتگی

(قیمت اشتراك)

سالیانه ششماهه
۳۰ قران ۱۸ قران
خارجه بعلاوه اجرت پست

اعلانات سطر معمولی جراید
صفحهٔ اول دوقران ۲ و ۳
سی شاهی ٤ یك قران

تك شماره شش شاهی

مناجات آخوند بی سواد

آه ای معشوقه با وفا و یگانه پشتیبان من در زندگی. تورا به حکم اجبار ترك کردم و خودرا بفراق ابدی مبتلا ساختم کاش مادری داشتم و میمرد، کاش دینی داشتم و شیطان میبرد و تو را از من دور نمیکردند، ای حجره مدرسه ای دیزی و گوشت کوب قشنك در آتش حسرت و دوری شما میسوزم ای باب مضاربه و مواکله، ای فعل نام نیام، ای باب دخل یدخل، و ای کلمات ملعون ما خبیث ما نعم لعل و غیر ذلك فراموش نمیکنم ساعاتی را که بوسیله شما ها درشهر عنوانی داشتم و محترم بودم. فراموش نمیکنم ایامی را که برای شما اطاق قشنکی را در مدرسه متصرف بودم و وظیفه میگرفتم، ای حافظی سر گور وای تشیع جنازه و سور رفتید مرا بفراق مبتلا کردید، حالا جز حسرت و نا امیدی جز آه و ناله کاری ندارم، ای عمامه پیچ در پیچ وای عروس قشنك من رنك مهتابی تو هر لحظه در نظرم مجسم میشود در این قسمت هرقدر صبور و بی اعتنا باشم چیزیرا که سالها بان انس داشتم و از ان استفاده مادی برده‌ام از عمق ضمیر و از راه دور مرا جذب میکنند میل دارم بجای اشخاصیکه با نهایت سادگی امتحانات خودرا داده و تو را زیب سر خود قرار داده اند میبودم. آه که دیگر رنك قشنك تو را نخواهم دید، دیگر در سایه احترام تو و چماق تکفیر نمیدانم شلنك برداشته خودرا عالم و عابد جلوه بدهم. ای ایام خوش و ای روز کاران شادمانی، ای بیکاری و مفتخوری، ای پاومبرائی و چرند بافی خدا حافظ. خدا حافظ برای همیشه

این قافله تابحشر لنگه

تا بین بشر نفاق و جنگه   تا کار به نیزه و تفنگه
این قافله تا بحشر لنگه

تا دیك فساد روی باره   تا حرص وطمع به روی کاره
کار همه مون خراب وزاره

تا جهل وعناد در زمینه   تا تکیه ما به آن و اینه
حال شب و روز ما همینه

تا علم اسیر قید و بنده   تا پای معارف بکمنده
همسایه به ریش ما میخنده

تا صنعت ما دروغ سازیست   تا حرفه ما قمار بازیست
در روی زمین نمیتوان زیست

تا عادی بشیره ایم و بنگیم   تا در هوس هوا و رنگیم
بیهوده و مفلس و جفنگیم

تا فکر ورود واردائیم   تا منکر امر صادراتیم
لب تشنه آب در فراتیم

تا سعی وعمل نباشه درکار   تا فعل نباشه بعد، گفتار
در جامعه پستیم و سبکبار

خیال آشفته

خیال میکنم

اگر بلدیه نظریات خصوصی نداشته‌باشد وضعیات شهر بهتر بشه

اگر صحیه مملکتی امور آبها و مجاری را اداره کنه بهتر بشه

اگر حقوق اجزاء و مفتشین اداره انحصار زیاد بشه دزدی کمتر بشه

اگر مخلصین ما ابه را مجازات کنند و خصوصیت در کار نباشه بهتر بشه

اگر تو آب گوشت البه سیب زمینی ولیمو عمانی بریزند خوش مزه تر بشه

اگر ناخوش به بعضی از دکترها رجوع نکنه زودتر خوب بشه

اگر دوا فروش را از دوا سازها تفکیک کنند ادم کمتر بمیره

اگر کارکنان وزارت فوائد عامه بفکر فائده شخصی نباشند بهتر بشه

فکر ثروت باید کرد!

مینویسیم و یقین دارم مراهم رزاقاف خواهد کرد

در جریده شریفه ازادی مقاله تحت عنوان فکر ثروت باید کرد امضاء بقیه دارد ملاحظه شد این طبیعی است که هرکس نسبت به توانائی خود فکر ثروت میکند واحتیاج به بیان ندارد مثلا اقای ازادی وقتی ملاحظه فرمودند که روز نامه ایشان خریدار ندارد و مشترکین روز نامه را عودت میدهند، فکر ثروت کردند و اعلانات ثبت اسناد را قبول فرمودند، مردم و سایر جرائد که ابداً به ایشان حمله نکرده فقط وقتی دیدند لباسهای ایشان نوشده به کلمه مبارك باشد اکتفا کردند اقای رزاق اف هم که یکی از تجار محترم مرکز میباشند وقتی ملاحظه فرمودند که کلاه پهلوی ساخت خارجه برای تجارت ایشان صرفه دارد سفارش داده وارد کردند. این انصاف نیست که وقتی ما میخواهیم روی نیات و مصالح شخصی کسی را فحش بدهیم بنشینیم و مقالهٔ تهیه کنیم که در ضمن ان مقاله از هرطور حتاکی۰۰۰۰ که از دست قلمان بر میاد نسبت به مقصود خودداری نکنیم اقای رزاقاف کلاه پهلوی از اروپا وارد کرده اند مربوط به اینکه دولت یا ملت از خاتم سازی و مینا سازی طرفداری نمیکند نیست!

خوب است نویسنده مقاله فکر ثروت باید کرد قدری تامل میفرمودند یعنی اقلا یك مرتبه انچه را که نوشته اند میخواندند تا ملاحظه فرمایند در ضمن اینکه خواسته اند بنا بر ملاحظاتی اقای رزاقاف را طرف حمله قرار دهند چطور به جامعهٔ که خودشان هم یکی از انها هستند فحاشی کرده و احمق خطاب کرده‌اند در صورتیکه ما قطع داریم در اینده نزدیکی (مثل سایر اقایان محترم) همان کلاه پهلوی مال فرنك را خودشان هم خواهند خرید کما اینکه پالتو و کفش۰۰۰۰ را خریده‌اند در خاتمه بعقیده ما خوب بود نویسنده مقاله (فکر ثروت) تحت عنوان فکر چاره باید کرد قلم فرسائی میفرمودند و مردم بیچاره را به راه چاره دعوت میکردند.

رادیو تلگرافیك

دستگاه رادیو تلگرافیك ما ساعت ۸ بعد ازظهر و شب مطالب ذیل را گرفته است

ـ خواهر تورا بخدا ولم کن بزار بدرد خود بمیرم تازه اومده بودم تو همسایه ها سربلند کنم، تازه داشت یك آبی زیر پوستم میرفت، تا وقتی شوهر من عمامه داشت و طلبه بود یه روز دنبال این یه روز دنبال اون، اینجا اونجا هرطوری‌بود نون و گوشت رو را مینداخت یك شب خوشحال اومد تو خونه گفت امروز رفتم تو عدلیه با یکی ازرفیقام قرار شده برم اونجا وکالت کنم، منکه وکالت نمیدونم چی چی یه. همین قدر میدونم از وقتی رفت اونجا کارش یکی به هزار بهتر شد، یك شب اومد دیدم کلاه سرش گذاشته گفتم عمامه‌تو چیکار کردی، گفت وکیل ها همه کلاه گذاشته گفتم جهنم این کار خوبه ول نکنم، چی چی‌سرت را درد بیارم ماشاالله ماشاالله روز بروز کارش بهتر شد این خونه رو

خمرید ، کم کم بیا برو بیدا کردم حالا چند روزه از اونجا بیرونش کردن ، اومده تو خونه تنك دل من افتاده نمیدونم چه خاکي بسرم بریزم . دیروز النگوهای منو برده فروخته چند روز دیگه باید یه چیز دیگه بفروشم ، پس فردا خونه فروخته میشه باز باید اجاره نشیني کنیم

اما نه خوب شد کاشکی زودتر بیرونش میکردن، مردکه تا تلوارش دو تا شد رفت یه زن گرفت حالا که الحمد الله نون نداره چشمش کور بره طلاقش بده منکه از اون نون نمیخوام هرجوري شده اگر شده رخت شوري کنم یه تیکه نون رو در میارم بابچه هام میخورم اون بره فکر خود شو بکنه

ای خواهر غصه نخور یك سیب را بالا بندازي هزار تا چرخ میخوره کسی چه میدونه پس فردا چطور میشه انشاء الله بازم میره سرکار پاشو پاشو انقد غصه نخور

امضاء مامور رادیو تلگرافیك

X من اگر بقال بشم رو ماست تنظیف میکشم X
روغنو وقتیکه میخوام بخرم خوب میچشم
اگر تند بود لبش ـ بیخ ریش صاحبش
حالا بقالا باید حرف منو گوش بگیرن با تله موش بگیرن

من اگرماست بند بشم آب نمیریزم توی شیر
اگه شیرم ببره هرگز نمیسازم پنیر
مشتري میاد برام ـ تا دخل بیشتر ببرم
حالاماست بندا بایدحرف منوگوش بگیرن با تله موش بگیرن

من اگر نونوا بشم نون ها را بهتر میپزم
میزارم خشك بشه به دخل کمتر میسازم
برکت میکنه کسبم ـ اگه در کار بچسبم
حالانونواها بایدحرف منوگوش بگیرن با تله موش بگیرن

من اگر حمومی بشم آب خزینه رو پاك میکنم
اگه کار داشته باشم رجوع بدلاك میکنم
تا دیگه رشوه ندم ـ پول بالای عشوه ندم
حالا حمومی باید حرف منوگوش بگیره با تله موش بگیره

من اگر آخوند بشم کتاب بیشتر میخونم
اگر هرچه بخونم از نوقت بهتر میدونم
روکتاب دولا میشم ـ تا آخرش ملا میشم
حالا آخوندا بایدحرف منوگوش بگیرن با تله موش بگیرن

من اگر هوچی بشم همیشه هو هو میکنم
میروم رو پشت بون مثل سك عوعو میکنم
کارها رو برقي میکنم ـ تا که ترقی بکنم
حالا هوچیا بایدحرف منوگوش بگیرن با تله موش بگیرن

من اگر درویش بشم ازخونه بیرون نمیام
شب و روز فکر مناجات میشم ذکرمدام
تا که هرچي من میخوام ـ زود بیارن مریدام
حالادرویشا بایدحرف منوگوش بگیرن با تله موش بگیرن

من اگر روزنومه موخوب بخرن تیار میشم
این زمستان بگذره سوار بر بهار میشم
میروم به کوه ودشت ـ از برای سیر وگشت
حالا یارو ها بایدحرف منوگوش بگیرن باتله موش بگیرن

امضا مرد عاقل

خواب آشفته

گفتم زیبا جواني را ندیدی که دنبه چاق گوسفندش روي زمین بکشد وکیفی در بغل داشته باشد ،
گفت یکساعت بعد اورا دیدم که سخن از موکلش میگفت واز من تقاضای حکم غیابی میکرد ، گفتم مگر درحمام شما از بچه های کوچك وکیل میتراشند ، گفت مگر ملتفت نشدي که طناب را به ستون زاده بسته وسر درخمره کرده این اشعار را می بافد .

هرکه را خالي ته انبان بود شیره بافی پیش ان آسان بود

گفتم درشهرما وکلاء عدلیه همه عالمند ، روباهی گریخته وخود را به تپه چسپانده نترس آخر اورا گرفتار میکنه ودرآش حلوا ریخته رنود به میانش میگذارند ، گفت دنباله سخن را نکش وریسمان را بکش تا دراز شود زیرا کلنك ما سرش شکسته و مجروح است . بقیه دارد

اداره ثبت اشخاص

همانطور که اداره ثبت اسناد ظاهراً مردم را راقب کرده خوب است یك اداره بنام ثبت اشخاص دائر شود تا اقایانیکه بمقامات عالیه میرسند سابقه خود را فراموش نکرده وکمتر تکبر ومناعت بفروشند

دوربین

ادم بیکار باشه همیشه پشت این دوربین بنشینه تماشا کنه این جا بنظرم انبار اداره انحصاره، نگاه کن چقدر تریاك جمع شده ، کاشکی اینها مال من بود، نمیدونم این همه تریاکها کجامیره، نمیدونم حساب وکتابی هم داره یا در هم برهم است؟ بارك الله روی هم رفته خوب ادارهٔ است ابداً رشوه نمیدونه چي‌چي یه! مذاکره بود شیره خونه هارا به بندند!

اما گفته امسال هوا سرد شده باشه سه چهار سال دیگه که هوا گرم شد انشاء الله یك کاری میکنیم ماموردوربین

نام فامیلی

نظامی همیشه مغموم است ـ حلوائی دندان ندارد پاك دل در ظاهر پاك است و اگر خارج شود شرعاً نجس میباشد ـ جوان شیر مرکب است از صفت واسم طاهري هنوز آب کشیدن لازم دارد ـ داورظالم نمیشود پاك نجس هم میشود ـ جوهرچي از همه چیزجوهر میکشد؟

بقیه دارد

یك نفرعابر

شرحی در جریده شریفه صدای شرق بعنوان: (قابل توجه ریاست محترم بلدیه) به امضاء یك نفر عابر مشاهده شد! خوب است ما مردم کمي انصاف داشته باشیم. یك نفر ادم مگر چند تا دست داره فکر خیابون باشه، فکر اداره باشه، فکر تعادل بودجه شخصی باشه فکر ... باشه فکر چند کار باشه شما بي انصاف هاهم مهلت نمی دین ادم نمدی آفتاب کنه

امضاء منصف

مذاکرات دختر باسواد با مادرش و خواستکارها

خواهر شوهر (به دختر) خانم اسم شما چیه؟

دختر: اسم بنده فروغ!

خواهرشوهر: ماشاالله ماشا الله چه اسم قشنکی، مکتب هم رفتی؟

دختر: بنده سه ساله متوسطه را تمام کردم:

مادر شوهر: (به مادر دختر) خانم عروس ماشا لله قشنگه خودمون اول حرفامون را تموم کنیم اونوقت مردونه حرف بزنن مادر دختر: پسر چیکاره است پدرش چیکار میکنه؟ مادر شوهر: پسرم ماشا الله ۱۸ سال داره میره دکان آهنگری پهلوی باباش کارمیکنه. سربراه، نمازی. سربخونه. مادر دختر: والله منکه عقلم نمیرسه اختیار دختر با باباشه. مادرشوهر: خیلي خوب ما حالا حرفامون روتمام میکنیم اونوقت شما به پدرش خبر بدین پس فردا باز ما میایم اینجا

مادر دختر: خیلي خوب برای قباله هرچی مهر خودمه اونم میکنین دویست تومان هم شیر بها هم سه دست رخت مخارج عقد کنون هم با خودتونه

مادر شوهر: وا خانم چه خبره ما بابا کاسب کاریم به خورده پائین بیائین

مادر دختر: منکه والله از شما خیلی خوشم اومده اگر باباش هم راضي نشه من راضیش میکنم اونوقت کم وزیادمیکنیم

دختر: (به خواستکارها) خانم ها بدون جهت زحمت نکشید به چند دلیل بنده با این وصلت مخالفم اولا تباین سن بنده و اقازاده سرکار ثانیاً شغل ایشان و مقامات علمی او ثالثاً تناسب مقام پدرایشان باپدربنده

مادر دختر: تو خفه شو، زبونت بگیره (به خواستکارها) نه خیر خانم این نمیفهمه از لج بازیه این آتیش بجون گرفته هم شده باید این عروسی سر بگیره

دختر: خانم شماً اختیار بنده را دارید لیکن این وصلت به هیچ وجه مناسبت نداره بالاخره طول نخواهد کشید یا جان من تلف خواهد شد و یا اینکه بایستي تفکیك بشود بنده که ابداً راضی نیستم

مادر شوهر (به خواهر شوهر) وآ. وآ چه دختر پرروئیه!

بقیه دارد

مطبعه نور ـ ۱۰۰۸ ـ ۴۰۰ ـ ۹ر۸